



صدمین سال تولد اقبال لاهوری

شاعر و قاضی وو کیل داد گستری شبه قاره هند



خطابه

دکتر شیخ محمد اقبال، چنان که در نخستین چاپ از مثنوی: «اسرار خودی» او معرفی شده است، حکیم و شاعری است اردو زبان و فارسی گو از شبه قاره هندوستان که در طول مدت عمر شصت و اند ساله خود پس از آن که از مرحله تحصیل مقدمات گذشت تا پایان عمر اوقات عزیزش را صرف خدمت بمعارف اسلامی و مردم هندوستان و شعر اردو و زبان فارسی کرد. جماعات مختلف شبه قاره هند او را باعتبار دیوان «بانگ درا» او از صمیمی ترین، خدمتگزاران وطن مشترک خود میشناسند و بهمین اعتبار است که امروز ما در این جلسه باشکوه برای تجلیل این مرد گرد آمده ایم و او را تکریم و تجلیل مینماییم. مسلم است شعرای اردو زبان پاکستان و هند نیز مقام شامخ اقبال را در شعر زبان اردو بهتر از دیگران میشناسند و در مجامع ادبی همواره او را مورد ستایش قرار میدهند.

مسلمانان عالم، اقبال را حکیم و شاعر بزرگ اسلام میشناسند و بهمین نظر در غالب کشورهای اسلامی بترجمه آثار اردو و فارسی او به زبان های دیگر پرداخته اند و در مواقع مقتضی از بزرگداشت اقبال دریغ نداشته و ندارند. از این گذشته مجامع حقوقی او را قاضی و وکیل دادگستری بزرگی میدانند.

در عالم ادب اقبال از سال ۱۹۱۵ تا ۱۹۳۵ میلادی زبان فارسی را برای بیان رسالت ادبی و فلسفی انقلابی و اجتماعی خود در جهان اسلام برگزید. درین مدت هفت دیوان شعر به زبان فارسی بتدریج انتشار داد که در ضمن انتشار هر یک از این آثار جانب خاصی از شخصیت فکری و فلسفی و انقلابی خویش را بمرصه ظهور درآورد.

در مثنوی های «اسرار خودی» و «رموز بیخودی» چکیده فلسفه عرفانی اش را که در نتیجه مطالعه در آثار حکمای متأخر ایران از: میرداماد تا حاج ملاهادی سبزواری و با متأثر شدن از آثار جلال الدین محمد مولوی بدست آورده بود، مانند

نوبری در معرض مطالعه فارسی‌دانان و فارسی‌زبانان هندوستان و افغانستان و ترکستان و ایران و اجزای پراکنده از ممالک عثمانی قرار داد.

اقبال از آن‌رو از اردو به زبان فارسی گرایش یافت که افق استعمال زبان مادری را محدود به اجزائی از هندوستان میدید و چون میخواست در افق وسیعتری از جهان شرق بمعرفی نظرات اجتماعی و فلسفی خود بپردازد، فارسی را که سابقه استعمال هشتصد ساله در هندوستان داشت و هنوز کسانی که در میان طبقات دوم و سوم اجتماع هند بدان آشنا بودند و از شماره انگلیسی‌دانان طبقه راقیه و حاکمه میگذشت انتخاب کرد تا از نتیجه افکار او برخوردار گردند و فلسفه و نظراتش بخارج شبه‌قاره گسترش یابد. شاید برخی تصور کنند که در انتخاب زبان عربی یا انگلیسی برای تبلیغ این رسالت مسامحه به‌خرج داده ولی از يك نکته غافل مانده‌اند که زبان عربی برای اقبال، زبان دین بود و زبان انگلیسی زبان دنیا و علم جدید، در صورتیکه زبان فارسی همچون اردو که خلف‌الصدق زبان فارسی است زبان دل و شعر و عواطف و شور و حال و احساسات او بود. او نخواست همچون **راییندرانت تاگور** شاعر و فیلسوف هند به زبان بومی محل خود یعنی زبان بنگالی شعر بگوید و سپس خود آنرا به انگلیسی نقل کند، بلکه میخواست با زبانی که شعر خود را بر مردم عرضه میدارد همه احساسات و عواطف خود را بطور مستقیم بیان دارد و این برای صاحبان ذوق کشور هندوستان تا اواخر سده نوزدهم، همان زبان فارسی بود که از اندیشه و خیال هندوستان به‌دور نیفتاده بود، بدین نظر اقبال زبان فارسی را برگزید و بدان شعر سرود و درین سخن‌سرایی قسمت اعظم دوره بلوغ عقلی خود را گذراند و ثروتی گرانمایه و کم‌نظیر برای ادبیات فارسی بمیراث گذارد. از این جهت است که مردم ایران عموماً و طبقه شعرشناس و ادب دوست خصوصاً مقام اقبال را در شعر و شاعری مانند مقام **امیر خسرو دهلوی**، و **خواجه حسن دهلوی** و **فیضی دکنی** و پیش از آنها **مسعود سعد** و **ابوالفرج رونی** عزیز و محترم میدانند. با این تفاوت که شعر اقبال مظهر فرهنگ و تمدن جدیدی است که مردم ایران همچون سکنه هندوستان و افغانستان در آن شرکت فکری و عملی دارند. او در دیوان اسرار خودی میگوید:

گرچه هندی در عذوبت شکر است	طرز گفتار دری شیرین‌تر است
پارسی از رفعت اندیشه‌ام	در خورد با فطرت اندیشه‌ام
فکر من از جلوه‌اش مسحور گشت	خامه من شاخ نخل طور گشت

اقبال آن فیلسوف و شاعر پارسی‌گویی است که بعد از غروب ستاره ادب میرزا **اسدالله غالب** دیگر نظیر او تا امروز در افق شرق ایران تابش نگرفته و پهنه شعر زبان فارسی از همتای او درین ناحیه پهناور خالی مانده است. اقبال زبان فارسی را که معاصران او بر محدودیتش از افق هندوستان متأثر بودند، دوباره توانست بهمان مقامی برساند که **امیر خسرو دهلوی**، و **بیدل** رسانیده بودند.

دوره ظهور **کوکب تابناک** اقبال در هند مصادف روزگاری اتفاق افتاد که در

اثر مصائب ناشی از جنگ بین‌الملل اول در ایران وضعی استثنائی بوجود آمده بود و مردم را طوری بمبارزه با این وضع فوق‌العاده سرگرم میداشت که کمتر فراغتی دست میداد تا بعالم شعر و شاعری بپردازند. ضعف ارتباط ادبی ره‌آوردی مانند دوره قدیم از شعر تازه هندوستان به شیراز و اصفهان و تهران نمی‌رسانید تا فوری مورد نقد و تقریظ و تبلیغ و ترویج قرار بگیرد و بهمین مناسبت چند سالی آشنایی ادباء و شعرای ایران با شعر و شاعری اقبال بتأخیر افتاد.

نخستین بار استاد محیط طباطبائی در سال ۱۳۰۶ شمسی در اهواز بمطالعه چهار دیوان اولیه اقبال یعنی: اسرار خودی و زبور عجم (یا زبوره عجم به تلفظ اردو) موفق شد.

پس از بازگشت بتهران در احیای سبک شعر هندی در برابر سبک خراسانی کوشش ورزید تا آنکه انجمنی از شعرای فارسی زبان جوان در محل «آشیان فرهنگ» تشکیل شد و در ضمن چندین خطابه دایر بر معرفی این سبک، خطابه‌ای را هم به شعر فارسی معاصر هندوستان اختصاص داد که شبلی نعمان (صاحب شعرالمجم و دیوان کوچک شعر به زبان فارسی) والطف‌الحسین حالی نیای مادری دکتر غلام‌السیدین (از شعرای برگزیده اردو و فارسی) و محمد اقبال را سه قهرمان این طبقه از سخنگویان هندوستان معرفی کرد و نام اقبال به‌ذهن همگان طوری نزدیک و آشنا شد که غالباً درصدد تحصیل دواوین چاپ شده او برآمدند.

شادروان سید محمدعلی داعی‌الاسلام لاریجانی استاد دانشگاه عثمانیه حیدرآباد دکن در شعبه‌ای از جامعه معارف ایران که در آن شهر برپا کرده بود نیز راجع به شعر و شاعری اقبال خطابه‌ای ایراد کرد و صورت چاپی آنرا به ایران فرستاد که پس از ایراد خطابه استاد محیط طباطبائی به تهران رسید و موجب معرفی بیشتر اقبال به ادبای ایران شد.

در سال ۱۳۱۷ که اقبال درگذشت مجله ارمغان در تعریف و تجلیل او، و تقریظ آثار مرحوم اقبال، مقاله‌ای بقلم استاد محیط طباطبائی انتشار داد که در محافل ادبی هندوستان همان ایام مورد توجه قرار گرفت - چنانکه در دانشگاه لاهور جزو مواد درسی دانشجویان دانشگاه پنجاب درآمد. از سال ۱۳۲۰ دایره آشنایی با نام اقبال در ایران طوری وسعت پذیرفته که امروز کمتر آدم باسوادی یافته میشود که اقبال را نشناسد و یا شعر او را نخوانده باشد. چاپ جامع و کاملی از مجموعه هفت دیوان او در سال ۱۳۴۳ انتشار یافت که امروزه نسخه‌هایش زیب کتابخانه‌های عمومی و خصوصی در سراسر ایران شده است. همه ساله در تهران و شهرستانها دانشگاههای ایران روزهای معینی را برای بزرگداشت او اختصاص میدهند و راجع بمقام شعر و شاعری و فلسفی او سخن میگویند. اقبال را طبقه نویسنده و تازه‌گوی عصر حاضر باعتبار سرودهای شورانگیز پیام شرق و زبور عجم شاعر نوپرداز زبان فارسی میشناسند. میتوانم بگویم که اقبال امروز در ایران همان شخصیت و جلوه و احتمالی را دارد که در هندوستان و پاکستان پیش

مردم هند دوست و ادب‌شناس دارد.

اقبال آن اندازه به چشم و دل و جان فارسی‌زبانان آشنا میگردد که سعدی و حافظ و مولوی به چشم و دل و جان فارسی‌دانان شبه‌قاره هندوستان آشنایی دارند.

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و اقبال

چنان که اشاره شد اقبال در آثار خود تحت تأثیر برخی از شعرا و گویندگان زبان فارسی واقع شده مخصوصاً از آثار جلال‌الدین محمد مولوی سخت متأثر گردیده است.

اقبال آشنایی با اسرار جلال‌الدین محمد مولوی و شمس تبریزی را برای خود مایهٔ فضیلت و برتری دانسته و بدین جهت برخود پالیده است چنانکه گوید:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی‌بینی

برهمن زاده‌ای رمز‌آشنای روم و تبریز است

افکار بلند جلال‌الدین محمد مولوی همیشه مدنظر اندیشمندان اسلامی بوده است و توجه اقبال را نیز تا حدی بخود جلب کرده بود که گفت:

بیا که من زخم پیر روم آوردم می‌سخن که جوان‌تر زباده‌عربی است.

مراد معنوی اقبال بدون هیچ تردید مولانا جلال‌الدین بلخی است چنانکه میگوید:

پیر رومی خاک را اکسیر کرد از غبارم جلوه‌ها تعمیر کرد

موجم و در بحر او منزل کنم تا در تابنده‌ای حاصل کنم

من که مستی‌ها ز صهبایش کنم زندگانی از نفس‌هایش کنم

ارادت و عقیدت اقبال نسبت به مولانا جلال‌الدین رومی بحدی است که هر وقت اقبال تحت تأثیر کلمات فیلسوفی قرار میگرفت و توجه او را از عالم عرفان به عقاید فلسفی میکشاند بیدرنگ ندای مولانا او را دوباره به‌جاده عرفان سوق میداد - این مطلب را از زبان اقبال میخوانیم:

می‌گشودم شبی بناخن فکر

پیش عرض خیال او گیتی

چون بدریای او فرو رفتم

خواب بر من دمید افسونی

نگه شوق تیزتر گردید

(یعنی: مولانا جلال‌الدین محمد)

آفتابی که از تجلی او

شعله‌اش در جهان تیزه نهاد

معنی از حرف او همی روید

گفت بامن چه خفته‌ای برخیز

بسه خرد راه عشق می‌پویی

افق روم و شام یزدانی

به بیابان چراغ رهبانی

صفت لاله‌های نعمانی

به مزایبی سفینه میرانی

به چراغ آفتاب می‌جویی

باز اقبال میگوید:

عشق سوهان زد مرا آدم شدم عالم کیف و کم عالم شدم
ذره گشت و آفتاب انبار کرد خرمن از صد رومی و عطار کرد

توجه اقبال به مولانا جلال‌الدین محمد نه تنها ظاهری بلکه معنوی نیز بوده است. صرف‌نظر از این حقیقت که تمام مثنویهای اقبال با استثنای گلشن راز جدیدی در بحر رمل سدس محذوف که وزن مثنوی مولانای روم است سروده شده و چندین جا از بلندی فکر و باریک‌بینی مولانای بلخ تجلیل کرده اشعار مورد‌نظر را از مثنوی معنوی گرفته و بعنوان سند تضمین کرده است، بعلاوه لازم بتذکار است که دیوان «اسرار خودی» و «رموز بیخودی» نه تنها از نظر محتویات بلکه از جهت سبک نیز شباهت زیادی به مثنوی معنوی دارد و اقبال به پیروی از مولانا جلال‌الدین محمد بلخی برای روشن ساختن مطلب از قصه و داستان و تمثیل استفاده کرده و حتی بیت یا ابیاتی را از مثنوی معنوی تضمین نیز نموده است: چنانکه گوید:

شرح راز از داستانشا میکنم غنچه از زور نفس وا میکنم
خوشتن آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

در مثنوی‌های اقبال اشعاری بچشم میخورد که غیر از کلمات و تراکیب مولانا با قوافی مولانا نیز نزدیکی کامل دارد. مثلا این بیت اقبال:

خاک یثرب از دو عالم بهتر است ای خنک شهری که آنجا دلبر است

بیت بالا این شعر مولانا را بخاطر میآورد.

پس کدامین شهر ز آنها خوشتر است؟ گفت آن شهری که در وی دلبر است

همچنین عبارت این شعر مولانا را در دو بیت با زبانی دیگر آورده است:

حرف و صوت و گفت را برهم زخم تا که با این هر سه با تو دم زخم

اقبال گوید:

آمد از صوت و صدا پاک این سخن در نمی‌آید به ادراک این سخن

گفتم و حرفم ز معنی شومسار شکوه معنی که با حرفم چه کار؟

و نیز مفهوم این بیت مولانا را که میگوید:

آنچه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج

اقبال بدین ترتیب تضمین کرده است:

ای فراهم کرده از شیران خراج گشته‌ای روبه مزاج از احتیاج

و یا این بیت اقبال:

زیر گردون آدم، آدم را خورد ملتی بر ملت دیگر چرد

با استقبال این شعر مولانا سروده شده:

هر خیالی را خیالی میخورد فکر هم بر فکر دیگر میچرد

و یا این سروده اقبال:

چهیست روباهی تلاش ساز و برگ شیر مولا جوید آزادی و سرگ

چقدر باین شعر مثنوی جلال‌الدین محمد مولوی شباهت دارد:

شیر دنیا جوید آشکاری و برگ
شیر مولا جوید آزادی و سرگ
صرف نظر از مثنویها، اقبال در غزل هم از مولانا جلال‌الدین محمد نه تنها الهام گرفته بلکه استقبال نیز نموده است، در جواب غزل مولانا به این مطلع:

هر نفس آموز عشق میرسد از چپ و راست
ما بفلک میرویم عزم تماشا کراست
اقبال اینطور فرموده است:

گریه ما بی‌اثر ناله ما نارساست
در طلبش دل تپید دیر و حرم آفرید
شعله درگیرزد در خس و خاشاک من
حاصل این سوز و سازیک دل خونین نواست
مسا بتمنای او او بتمنای ما است
مرشد رومی که گفت: منزل ما کبریاست
مواردی دیگر از استقبال ابیات مولوی بوسیله اقبال:

مولوی:

من بیخود و تو بیخود ما را که بردخانه
من چند ترا گفتم کم‌خور دوسه پیمان
اقبال:

فرقی نهاد عاشق در کعبه و بتخانه
آن جلوت جانانه این خلوت جانانه
مولوی:

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد
نشاط و عیش بی‌باغ بقا توانی کرد
اقبال:

درون لاله گذر چون صبا توانی کرد
بیک نفس گره غنچه واتوانی کرد
مولوی:

ای شاد آنروزی کز راه تو باز آئی
در روزن جان تابی چون ماه ز بالای
اقبال:

این گنبد مینائی این پستی و بالائی
در شد بدل عاشق با این همه پهنائی
مولوی:

ای یار مقام دل پیش آ و دمی کم زن
زخمی که زنی بر ما مردانه و محکم زن
اقبال:

با نشاء درویشی در ساز و دمام زن
چون پخته‌شوی خود را بر سلطنت جم زن
مولوی:

پرده بردار ای حیات‌جان و جان‌افزای من
غمگسار و همنشین و مونس شبهای من
اقبال:

شعله در آغوش دارد عشق بی‌پروای من
برنخیزد یک شرار از حکمت نازای من
مولوی:

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
اقبال:

تیر و سنان و خنجر و شمشیرم آرزوست
با من میا که مسلک شپیرم آرزوست.
اقبال لاهوری را خداوند، طبع موزون و فکری رسا و بلند ارزانی داشته

است. او شاعری ذواللسانین است شاعریکه زبان مادری اش اردو بود. اقبال در حدود پانزده هزار بیت که دوسوم آن بفارسی و بقیه به اردو است برای بیان افکار عالی خود برگزید چون معتقد بود که:

وقت است که بگشایم میخانه رومی باز پیران حرم دیدم در صحن کلیسا مست.
رکودی که در دوره معاصر اقبال در زمینه فکر و اندیشه اسلامی بوجود آمده بود
ظاهراً شاعر اندیشمند و حساس دل ما را واداشته بود که مانند مولوی رسالت
معنوی را قبول کند و پرچم دوازده تجدید جنبش اسلامی فکر و اندیشه شود - خود او
میفرماید:

چو رومی در حرم دادم اذان من از او آموختم اسرار جان من
بدور فتنه عصر کهن او بدور فتنه عصر روان من
پیام اقبال لاهوری هر چند جهانی است اما علی الخصوص جوانان ایران و
مشرق زمین طرف خطاب او هستند - چنانکه گوید:

نوی من به عجم آتش کهن افروخت جرب ز نغمه شوقم هنوز بی خبر است
شاید اقبال تحت تأثیر انقلاب مشروطیت ایران واقع شده و از اینرو پیام خود را
خطاب به جوانان ایران فرستاده است و در غزلی که از خواجه محمد حافظ نیز
استقبال نموده چنین میگوید:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما ای جوانان عجم جان من و جان شما
غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام تا بدست آورده ام افکار پنهان شما
فکر رنگینم کند نذر تهی دستان شرق پاره لعلی که دارم از بدخشان شما
حلقه گردمن زیند ای پیکران آب و گل آتشی در سینه دارم از نیاکان شما
اقبال ابتدا به امر قضاء پرداخت ولی پس از مدت کوتاهی بوکالت دادگستری
اشتغال جست و همچون گاندی و جواهر لعل نهرو به امر دفاع از مظلومان و
ستم پدیدگان پرداخت و به این خدمت انسانی تا پایان عمر خود ادامه داد.

چون امسال مصادف است با صدمین سال تولد دکتر محمد اقبال لاهوری
بهین مناسبت در آذرماه سال جاری سمینار بین المللی بزرگی در هند برای تجلیل
از مقام اقبال تشکیل گردید که از کشورهای آسیائی و اروپائی و آمریکائی جمعی
از ادباء و شعرشناسان و قضات و کلام دادگستری در آن شرکت جستند و بواسطه
شخصیت جهانی و حقوقی و وکالتی او رئیس دیوان عالی کشور جمهوری هند
سمینار بین المللی اقبال را افتتاح کرد و درباره شخصیت قضائی و وکالتی و جهانی
اقبال مطالب جامعی ایراد نمود و سایر اعضای سمینار نیز هر یک مقاله ای پیرامون
شخصیت این مرد بزرگ شبه قاره هند تهیه و قرائت کردند. هم اکنون در ایران
هفته اقبال آغاز شده است و در پاکستان نیز در ماه آینده کنگره ای برای بزرگداشت

او تشکیل خواهد شد. در هند و پاکستان و سایر کشورهای آسیائی و اروپائی و آمریکائی
همچنین کنگره ها و سمینارها در راه است که در آنها شخصیت اقبال را از جنبه های مختلف
مطالعه و بررسی خواهند نمود.

